خاطراتی از شهید حاج محمد صفری از شهدای پیشمرگ مسلمان کُرد از زبان همسر و دو نفر از همرزمانش

جبهه حق را که شناخت تا شهادت در همان مسیر ماند

■ غلامحسین بهبودی

در تداوم پرداختن به سیره و منش شهدای خطه کردستان، این بار سراغ شهید حاج محمد صفری از نیروهای پیشکسوت پیشمرگان مسلمان کرد رفتیم. داستان زندگی شهید صفری همانند افرادی است که وقتی سپاه اسلام به دیارشان وارد می‌شد و پی به حقانیت این سپاه می‌بردند، با آن همراه می‌شدند و راه و رسم جهاد در پیش می‌گرفتند. حاج محمد هم وقتی نیروهای سپاه پاسداران به شهر بانه آمدند، در معاشرت با آنها متوجه شد اینها در جبهه اسلام می‌جنگند و به نیروهای سپاه پیوست. آن قدر در این جبهه جنگید تا اینکه ۳۰ مهر ۱۳۷۲ توسط ضد انقلاب ترور شد. متن زیر خاطراتی از این شهید گرانقدر از زبان خانواده و همرزمانش است که در جمع‌آوری این خاطرات، آقای رضا رستمی از فعالان فرهنگی کردستان همراهی‌مان کرده است.

همسر شهید

۱

همسرم متولد ۱۳۲۳ در روستای نمشیر از توابع شهرستان بانه بود. من خاطرات دوران کودکی ایشان را از زبان آمینه خانم مادرش شنیدم. ایشان می‌گفت با سپری شدن دوران طفولیت محمد، او را نزد روحانی روستای نمشیر فرستادم تا قرآن بیاموزد. در کنار آموزش قرآن، تحصیلات ابتدایی را در روستا پشت سر گذاشت. سن و سال کمی داشت که پدرش حسنعلی به رحمت خدا رفت. پسرم با سختی بزرگ شد. تا قبل از پیروزی انقلاب در روستای نمشیر کشاورزی می‌کرد. بعد از پیروزی انقلاب، وقتی نیروهای سپاه و بسیج در منطقه بانه مستقر شدند، پسرم جزو اولین کسانی بود که عضو سازمان پیشمرگان مسلمان کرد شد.

شهید صفری از سال ۵۸ که وارد سپاه شد تا مهر ۷۲ که به شهادت رسید، در عملیات‌های مختلفی شرکت داشت و هم در مبارزه با ضد انقلاب و هم در مقابله با دشمن بعثی بارها تا مرز شهادت رفت. بعد از پایان دفاع مقدس چون ضد انقلاب از ایشان کینه به دل داشت، وقتی همسرم از نماز جمعه برمی‌گشت او را ترور کردند و به شهادت رساندند.

■ **مسئول گروه ضربت**

همسرم بعد از اینکه به عضویت سپاه درآمد، مسئول گروه ضربت در پاکسازی جاده سردشت- بانه شد. از آن به بعد تا پایان دفاع مقدس سمت‌های فرماندهی داشت و دو بار در مصاف با ضدانقلاب مجروح شد. شهید صفری در تمامی سال‌های خدمتش در سپاه، بارها به سبب خدمت صادقانه‌اش مورد تشویق فرماندهان قرار گرفت. ایشان بین مردم هم از مقبولیت بالایی برخوردار بود. چون همیشه هوای محرومان را داشت و تا آنجا که توان داشت دست ضعفا و مستمندان را می‌گرفت.

ابوبکر خضرنژاد همرزم شهید

۲

من از همراهی با شهید صفری خاطرات زیادی دارم. یک موردش در خصوص درگیری روستای سیوچ می‌شود. یک روز نزدیک عصر در اطلاعات عملیات سپاه بانه نشسته بودم و درباره عملیات روستای محمدعلی‌آباد برای همسنگرانم صحبت می‌کردم که ناگهان بیسیم به صدا درآمد. بیسیم‌چی آن طرف خط اعلام کرد بین نیروهای ما و ضدانقلاب در روستای «سیوچ» درگیری سختی صورت گرفته است طوری که بچه‌های ما چند شهید داده‌اند و یک نفر هم به نام کریم تاژانی اسیر شده است. از همه مهم‌تر اینکه حاج محمد صفری در محاصره ضدانقلاب افتاده است.

آن زمان من نیروی آزاد اطلاعات عملیات یا به عبارتی نیروی ویژه عملیات بودم. اگرچه عصر بود و احتمال کمین ضدانقلاب بین راه می‌رفت اما همراه چهار نفر دیگر داوطلبانه و با تویوتای شخصی حرکت کردیم. ۱۸دقیقه طول کشید که به صحنه درگیری رسیدیم. تمام نیروهای ما در روستای سیوچ جمع شده بودند و ضدانقلاب با آر پی جی به شدت پایگاه را می‌کوبید.

فرماندهان گروه ضربت کوخان (شهید صفری فرمانده این گروه بود) و سیاحومه با تعدادی نیرو در روستا مانده بودند. به سرعت از ماشین پیاده شدیم. از فرماندهان عملیات سپاه بانه که آن زمان آقای فرهاد آذرارجمند و سیدحسن آقامیری بودند، پرسیدم که کانون اصلی درگیری کجاست و بچه‌های ما کجا قرار دارند؟ با انگشت نشان دادند که جنگ اصلی بین روستای سیوچ و کوه‌های پشت این روستاست. همانجا حاج محمد صفری در محاصره ضدانقلاب گیر افتاده بود. بدون واهمه و ترس به سوی محل درگیری حرکت کردم و این در حالی بود که از بالا با تیربار و آر پی جی به طرفم شلیک می‌کردند.

■ **درگیری با ضد انقلاب**

کمی که جلوتر رفتم با ضدانقلاب درگیر شدم. با صدای بلند فریاد زدم و گفتم نیروهای کمکی رسید. به قدری صدایم بلند بود که تعدادی از نیروهای ضدانقلاب به گمان اینکه نیروی کمکی رسیده است، نگران به هم نگاه کردند، در حالی که آماده فرار می‌شدند، با صدای بلند گفتند مواظب باشید حمله کردند. کمی جلوتر به پیکر مطهر شهدا رسیدم که کنار جوی آبی افتاده بودند. اسلحه‌شان را ضدانقلاب به غنیمت برده بود. سریع کارت شناسایی‌شان را برداشتم تا به دست ضد انقلاب نیفتد. صد متر جلوتر حاج محمد صفری در محاصره تعدادی از نیروهای ضدانقلاب بود و آنها هرچه فشار می‌آوردند، ایشان تسلیم نمی‌شد. شجاعانه به طرف ضدانقلاب تیر می‌انداخت و مبارزه می‌کرد. از پشت سرش داد زدم حاجی نگران نباش، مقاومت کن ما داریم از پشت سر می‌آییم.

حاجی فریاد زد شما کی هستی؟ گفتم از نیروهای عملیات بانه هستم. جلوتر رفتم. حاجی را دیدم. گفتم حاجی سریعاً برگرد، من تنها آمده‌ام، تنها ما دو نفر هستیم. ضدانقلاب خبر ندارد و فکر می‌کند تعداد ما زیاد است. حاجی جواب داد نیروهای من شهید و اسیر شده‌اند، با چه رویی برگردم؟ شهید شوم بهتر از این است که عقب‌نشینی کنم. تا آخر می‌جنگم. خیلی اصرار کردم، خواهش و تمنا کردم. گفتم حاجی تو باید زنده بمانی، پایگاه در محاصره است. باید آنجا را هم نجات دهیم. بالاخره قانع شد و دو نفری در حالی که پشت به پشت هم داده بودیم، عقب‌نشینی کردیم. وقتی به روستا رسیدیم، در عرض ۲۰ دقیقه سازماندهی شدیم. بعد با فرماندهی حاج محمد صفری بار دیگر به نیروهای ضدانقلاب حمله کردیم و توانستیم پایگاه را از محاصره بیرون بیاوریم.

همانطور که گفتم در این درگیری یک نفر از نیروهای شهید صفری به نام کریم تاژانی به اسارت درآمده بود که متأسفانه نیروهای ضدانقلاب چند روز بعد کریم را زیر پل سید صارم به شهادت رسانده و زیر پیکر مطهرش چند نارنجک به عنوان تله انفجاری کار گذاشته بودند. خود حاج محمد رفت و تله را خنثی کرد و پیکر شهید را به بانه برگرداند. شهید صفری خیلی نسبت به نیروهایش تعصب داشت. روز درگیری اگر من او را متقاعد نمی‌کردم، بنا داشت یک تنه مقابل دشمن بجنگد و عقب‌نشینی نکند، چراکه سه نفر از نیروهایش به شهادت رسیده و یک نفر هم اسیر شده بودند. او آن قدر نیروهایش را دوست داشت که می‌خواست هر طور شده بماند و انتقام آنها را بگیرد.

یا حسین

ابراهیم احمدی همرزم شهید

۳

گروه ضربت ما به فرماندهی شهید حاج محمد صفری، تمام حوزه روستای کوخان و روستاهای اطراف را پوشش داده بود. یکی از دلایل موفقیت این گروه، وجود دوستانی بود که حضور ضد انقلاب در روستاها و مناطق خودشان را به ما اطلاع می‌دادند. برای بیان عملکرد این گروه، خاطره‌ای تعریف می‌کنم:

یک روز خبر رسید که حدود ۱۵۰ نفر از نیروهای ضدانقلاب دموکرات در روستای «شهینان» مستقر شده‌اند. شهینان، روستایی است در دره نجنه به فاصله ۱۰ الی ۱۵ کیلومتری روستای کوخان که محل استقرار ما بود. با اعلام این خبر با استتار کامل و پوشش مناسب امنیتی بدون اینکه جلب نظر کنیم، به نزدیکی روستا رسیدیم. از دور دیدیم که نگهبانی جلو در مسجد کنار درختی نشسته و سیگار می‌کشد. بیشتر که دقت کردیم متوجه شدیم اسلحه‌اش را به شاخه درختان آویزان کرده و خیلی عمیق در حال دود کردن سیگار است.

برنامه اینطور بود که تا نزدیک مسجد نرسیدیم، خودمان را آفتابی نکنیم. فاصله‌ای که ما تا مسجد داشتیم، یک دشت صاف و فاقد هرگونه مانع طبیعی بود. مدتی صبر کردیم، راهی به نظرمان نرسید، باید از فاصله ۳۰۰ متری به طرف مسجد می‌رفتیم و حتماً نگهبان هم ما را می‌دید و متوجه می‌شد. حاج محمد صفری گفت بچه‌ها لباس ما کردی و لباس آنها هم کردی است، اگر بدون جلب توجه و هرگونه حرکت اضافی راه بیفتیم، احتمال دارد نگهبان فکر کند ما از نیروهای آنها هستیم و عکس‌العملی نشان ندهد. فکر خوبی بود، هرچند خالی از خطر نبود، ولی ارزش امتحان کردن را داشت. شهید حاج محمد این طوری مقرر کرد که افراد با فاصله، بعد از من به راه بیفتید، خودش خیلی عادی و بدون هیچ واهمه‌ای به راه افتاد و ما هم دنبالش. ۱۰۰ متر که نزدیک شدیم، دیدیم نگهبان همچنان که به ما نگاه می‌کند، به سیگار پُک می‌زند و عین خیالش نیست.

■ **فرار ضد انقلاب**

۱۰۰ متر دیگر نزدیک شدیم، نگهبان همچنان داشت در عالم دود و دم سیر می‌کرد. دیگر مطمئن شدیم که او ما را نیروهای خودی فرض کرده است. به نزدیکی وی که رسیدیم، شهید حاج محمد سلام کرد. دیدیم نگهبان در عالم دیگری است و اصلاً متوجه ما نشده است. حاج محمد کمی بلندتر سلام کرد و نگهبان که تازه متوجه حضور ما شده بود جواب سلام را داد و بدون اینکه بپرسد شما کی هستید و از کجا آمده‌اید، گفت نیروها داخل مسجد هستند، شما پیش آنها بروید!

دیدیم یارو اصلاً در باغ نیست. با قنداق تفنگ به سرش ضربه زدیم و بیهوشش کردیم اما متوجه نشده بودیم که یک نگهبان دیگر هم بالای مسجد گذاشته‌اند. او متوجه بیهوش کردن نگهبان اول توسط ما شد. گلنگدن را کشید و رگباری شلیک کرد. فوراً سنگر گرفتیم. شهید حاج محمد گفت بچه‌ها تعداد آنها خیلی بیشتر از ماست، حالا همه با هم به طرف محل استقرار نیروهای ضدانقلاب هماهنگ و پیوسته تیراندازی کنید. به فرمان او بلند شدیم و هماهنگ رو به محل استقرار نیروهای ضدانقلاب شروع به تیراندازی کردیم، ناگهان قیامتی از گلوله و رگبار به پا شد که تمام نیروهای داخل مسجد از ترس، گروه گروه خارج شدند و به طرف تپه بالای روستا شروع به دویدن کردند. چون در محل دید ما بودند، همگی آتش رگبار خود را به طرف آن نقطه متمرکز کردیم، از آن جمعیت ۱۵۰نفری کسی داخل مسجد و روستا باقی نماند، هر کدام از نیروهای ضدانقلاب با آنچه در توان داشتند، فرار را برقرار ترجیح داده و به دنبال جان‌پناه به طرف کوه و تپه بالای روستا گریختند.

روایت

همسر شهید صفری بر مزار این شهید

ماجرای ۳۹ سال بی‌خبری خانواده شهید صفری از وجود مزار عزیزشان

■ آرمان شریف

با توجه به خاطراتی که از شهید حاج محمد صفری در این شماره از صفحه ایثار و مقاومت منتشر کردیم، یادمان افتاد که حدود دو سال پیش خبر رسید خانواده شهید محمد صفری (ایشان هیچ نسبتی با شهید حاج محمد صفری ندارد) پس از ۳۹ سال از وجود مزار شهیدشان در بهشت زهرا مطلع شدند. ماجرای این اتفاق جالب را سردار قاسم صادقی برایمان بازگو کرد که باز نشر این اتفاق جالب را با توجه به تشابه اسمی دو شهید تقدیم حضورتان می‌کنیم.

آذر ۱۳۵۹ یک تک محدود را در منطقه عملیاتی آبادان انجام دادیم. اما هنگام بازگشت پیکر تعدادی از شهدا در همان منطقه باقی ماند. سال بعد وقتی بنی‌صدر از ایران فرار کرد و بچه‌های سپاه و بسیج آزادی عمل بیشتری پیدا کردند، مجدداً به همان منطقه حمله کردیم و پیکر شهدا را بازگرداندیم. پیکر شهید محمد صفری هم جزو همین شهدا بود. آن زمان پلاک و کارت شناسایی و این چیزها آن طور که باید نبود. خیلی‌ها را از روی لباسشان شناسایی می‌کردیم. من پیکر شهید صفری را شناختم و چون می‌دانستم اهل تهران است، او را برای دفن به تهران فرستادم. بنیاد شهید هم همان اطلاعات ساده‌ای که ما از این شهدا داشتیم را روی سنگ مزارشان نوشت و دفنشان کرد.

گذشت تا بعد از ۳۹ سال خواهر شهید مهدی ربانی‌زاده که پیکر برادرش در کنار مزار شهید صفری دفن است، از طریق دوستان پیغام داد که به آقای صادقی بگویید مزار دو شهیدی که با برادرم دفن شده‌اند خانواده‌هایشان ۳۹ سال است سر مزارشان نمی‌آیند. انگار از محل دفنشان اطلاعی ندارند. گفتند اگر می‌شود بگردید و خانواده‌هایشان را پیدا کنید. با این پیغام بود که من به بنیاد شهید رفتم و گفتم نزدیک به ۵۰۰ شهید در منطقه عملیاتی آبادان داریم و تعداد قابل توجهی از اینها و خانواده‌هایشان را پیدا کرده‌ام و خانواده‌های شهدا به منطقه می‌آیند و خاطراتی گفته می‌شود. درخواست کردم که خانواده این دو شهید را هم پیدا کنند.

لیست بنیاد شهید را چک کردم و گفتم ببینید چند شهید با نام محمد صفری دارید. حدود ۱۵ شهید هم‌نام پیدا شد. گفتم ببینید این شهدا کجا شهید شده‌اند. زدیم و همه را شناسایی کردیم جز یک نفر که جلویش نوشته شده بود مفقودالاثر. گفتم این کجا مفقودالاثر شده است؟ گفتند در ذوالفقاریه آبادان در تاریخ ۱۹ آذر ۵۹. گفتم من این شهید را می‌شناسم و پیکرش را من به تهران فرستادم! اما حالا در لیست جلوی نام شهید مفقودالاثر خورده است! ما این شهید را می‌شناسیم و خودمان پیکرش را به خاک سپرده‌ایم. من اطلاعات خانوادگی شهدا را داشتم و به خانواده شهید زنگ زدم و گفتم از همرزم‌های محمد هستم. اول باور نمی‌کردند.

گفتند ۳۹ سال است که به ما می‌گویند شهید مفقودالاثر است و شما از کجا ایشان را می‌شناسید؟ توضیح دادم که خودم پیکر شهید را تفحص کردم و مدتی با او همرزم بودم. بعد که مشخصات دقیق شهید را دادم خانواده‌اش نیز حرفم را تأیید کردند. گفتند می‌خواهیم ببینیم شهید کجا دفن است. پس از هماهنگی‌های لازم با بنیاد شهید، همسر شهید را پس از ۳۹ سال بالای سر مزار شهید محمد صفری بردم. بعد از ۳۹ سال این خانواده از چشم‌انتظاری درآمدند. آنجا گفتم دوست دارید به آبادان بیایید و محل شهادت شوهرتان را ببینید. ایشان موافقت کرد و در آبادان هم با حضور خانواده شهید مراسمی گرفته شد. در سنگری که به نام سربازان منقضی ۵۶ ساخته‌ام همسر شهید را بردم و محل شهادت را نشان دادم. آنجا برای شهدایی که از اول جنگ از گروه‌های مختلف در جنگ حضور داشتند سنگرهایی درست کرده‌ام. مثلاً الان سنگر کمیته انقلاب اسلامی، سنگر ژاندارمری، شهربانی و سایر گروه‌ها را در منطقه داریم. محل استقرار شهید صفری هم مشخص است که نشان خانواده شهید دادیم.

> بعد از ۳۹ سال خواهر شهید مهدی ربانی‌زاده که پیکر برادرش در کنار مزار شهید صفری دفن است، از طریق دوستان پیغام داد که به آقای صادقی بگویید مزار دو شهیدی که با برادرم دفن شده‌اند خانواده‌هایشان ۳۹ سال است سر مزارشان نمی‌آیند

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۶۴۲۷

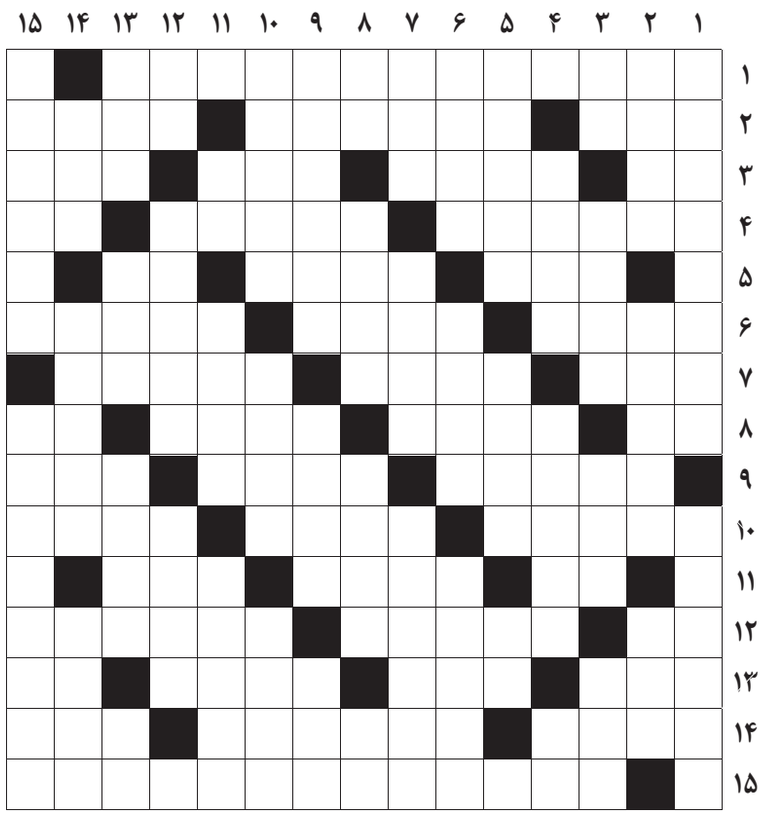

از راست به چپ

■ ۱- نام دو پیامبر که با هم نسبت برادری داشتند ■ ۲- دست نخورده- دارایی- کشور کاسه شکر ■ ۳- گشوده- راه فرار- گوسفند ماده- پایتخت یزید ■ ۴- نام قدیم مشهد- لقب امریکایی‌ها- مرتجع لاستیکی ■ ۵- سلاح صبور- بذر گیاه- حرص و طمع ■ ۶- سرگرد قدیمی- مقابل تندی و سرعت- نمازش شکسته است ■ ۷- زادگاه حضرت ابراهیم- پرستار کودک- از توابع آذربایجان شرقی ■ ۸- برج کج- پیشوای هندی- مقیم و بی‌صدا- مایه حیات ■ ۹- پیشکار- خون آشام دریایی- بخشنده ■ ۱۰- قارچ- شب‌ماندن در جایی- موفق ترین دروازه‌بان تاریخ فوتبال آلمان ■ ۱۱- درخت تاک- خواهان و مشتاق- حشره اجتماعی ■ ۱۲- باران اندک- پشت‌سر هم آمدن- مرغ خانگی ■ ۱۳- لقب اشرافی انگلیس- تصفیه‌کننده آب- خانه خدا- رنج و محنت ■ ۱۴- مرد بخشنده- راه غیر اصلی اما کوتاه‌تر- غار رسالت ■ ۱۵- امام علی(ع) می‌فرمایند که ستم نکردن در آن نشان از منزه‌بودن نفس و جوانمردی کامل است

از بالا به پایین

■ ۱- از بزرگان قریش که دشمن سرسخت پیامبر بود و در جنگ احد مقابل رسول‌اکرم جنگید- مجرای آب ■ ۲- فرمان کشتی- فرهنگ باستانی مکزیک- حیا ■ ۳- تلخ- کارها- آن سوی سقف- دیبا و حریر ■ ۴- ستاره کشتی ایران در المپیک سیدنی- از مواد انفجاری که از اختراعات چینی‌هاست- بنده و شما ■ ۵- پدر حضرت موسی- زن دوک- قورباغه درختی ■ ۶- مقیاس طول برای پارچه در انگلستان- چارچوب- بندری در سوئد ■ ۷- پول رومانی- نو عروس هزار داماد- قالب ریخته‌گری ■ ۸- قوم ذبح‌شده- قوه حافظه- اقیانوس آرام- همراه آشغال ■ ۹- از زبان‌های زنده دنیا- از شهرهای اسپانیا- پسوند صاحب و دارنده ■ ۱۰- دختر امام حسین(ع)- ضبط صوت- باعث و علت ■ ۱۱- گاهی نماز را باطل می‌کند- امپراتور زنبور عسل- رویداد و حادثه ■ ۱۲- صدمه- قلب قرآن- تأکیدشده ■ ۱۳- از پرندگان شکاری- چشمه- پایتخت نارنگی ایران- آزاده کربلا ■ ۱۴- ترس- گشایش- تور بزرگ کاهکشی ■ ۱۵- نوازنده و خواننده- از شهرهای انگلیس

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۴				۷	۵	
		۲			۷		۶	
		۳			۹			
			۴					
۵			۳					
۸						۲	۱	
	۲			۳			۸	۱
	۱			۶				۷
۹	۶			۱				

جدول کلمات متقاطع
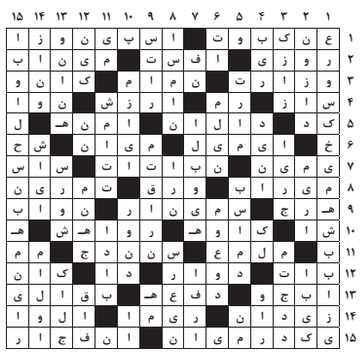
پاسخ جدول شماره ۶۴۲۶